

دکتر آنتونی جی. توماسینو، ده فرمان جلسه ۶: فرمان ۵ - والدین را سر جایشان بنشانید

این دکتر آنتونی جی. توماسینو و آموزه‌های او در مورد ده فرمان است. این جلسه ششم، فرمان پنجم والدین را در جایگاه خود قرار دادن است.

و این ما را به فرمان پنجم می‌رساند، جایی که ما شروع به انجام این گذار می‌کنیم.

ما با فرامین مربوط به وظایف انسان‌ها در قبال خدا شروع کردیم. سپس این نوع فرامین گسترده‌تر را در روز سبت داریم که در مورد محیط زیست صحبت می‌کند. اکنون به وظایف خود در قبال هموعانمان می‌پردازیم.

و از کجا شروع کنیم؟ ما والدین را در جایگاه خودشان قرار می‌دهیم و آنها در صدر فهرست مسئولیت‌های ما نسبت به هموعانمان قرار می‌گیرند. من فکر می‌کنم این موضوع بسیار مناسبی برای پرداختن به آن در عصر و زمان ماست. من فکر می‌کنم ما نوعی تغییر دیدگاه در جامعه و والدین خود داریم.

به دهه‌های ۱۹۵۰ و شاید ۱۹۶۰ فکر کنید. و ما پدر خردمندی داریم که از همه بهتر می‌داند، کسی که می‌تواند به ما بگوید چگونه زندگی کنیم و نصیحت‌های حکیمانه‌ای به ما بدهد. اما حالا، البته، پدری داریم که هیچ چیز نمی‌داند و هومر سیمپسون، که فرزندانش به او بی‌احترامی می‌کنند و رئیسش با او بدرفتاری می‌کند، و در مجموع به نظر می‌رسد شخصیتی کاملاً بازنده است.

و ضمناً، اگر به نظر شما می‌رسد که پدرها در تبلیغات خیلی خوب عمل نمی‌کنند، و شاید این به اندازه گذشته نباشد. مطالعات نشان داده است که معمولاً پدرها یا شوهرها به عنوان افرادی احمق نشان داده می‌شوند و همسران یا فرزندانشان دائماً از آنها پیشی می‌گیرند. بنابراین، و این چیز خنده‌داری است، زیرا البته، اکنون ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که اقتدار بی‌احترامی می‌شود، و چه کسی می‌تواند بیشتر از والدین نماینده اقتدار باشد.

خب، بله، با نگاهی به ده فرمان، سه تا از آنها درباره خدا صحبت می‌کنند، یکی که نه تنها درباره خدا، بلکه درباره محیط زیست و تا حدودی درباره هموعان ما نیز صحبت می‌کند، و بسیار گسترده‌تر از آن فرمان روز سبت است. حالا به سراغ چند مورد دیگر می‌رویم که مستقیماً به نحوه رفتار ما با هموعانمان اشاره دارند. نکته جالب این است که با قتل شروع نمی‌شود، که به نظر می‌رسد بدیهی‌ترین نقطه برای شروع باشد.

می‌دانید، شما باید نماینده کسی باشید یا باید به حق زندگی کسی دیگر احترام بگذارید تا بتوانید به حق شروع S مالکیت او احترام بگذارید. اما کتاب مقدس از اینجا شروع نمی‌شود. کتاب مقدس با این فرمان می‌شود که اول از همه، یک فرمان مثبت است، می‌دانید، و برخلاف همه این فرمان‌های منفی که در ادامه خواهند آمد، این یک فرمان مثبت است.

و به نظر می‌رسد چیزی است که ما در جامعه‌مان احتمالاً خیلی کم به آن فکر می‌کنیم و اهمیت بسیار کمی برای ایده احترام به پدر و مادر قائل هستیم. شاید از خود پرسید که آیا خدا حدود ۳۵۰۰ سال بعد، با علم به آنچه در پیش است و با پیش‌بینی هومر سیمپسون در ده فرمان، این دستور را به ما نداده است؟ اما به نظر می‌رسد که این شروع عجیبی باشد.

بنابراین، چند سوال بزرگ که ممکن است در مورد این فرمان از خود بپرسیم. اول، البته، منظور ما از احترام چیست؟ بیایید در مورد ابهام برخی از این ده فرمان صحبت کنیم. چگونه به والدین احترام می‌گذاریم؟ و یک سوال بزرگ دیگر، چرا والدین؟ جالب است که چند سال پیش، در حالی که من در مورد ده فرمان تحقیق می‌کردم، یکی از تفاسیر، یک تفسیر کشیشی، که در اولین نظری که او ارائه داد، اولین مشاهده‌ای که او در مورد این فرمان خاص انجام داد این بود که اگر این در زمان ما نوشته شده بود، احتمالاً چیز بیشتری در مورد تأثیر احترام والدین به فرزندان خود می‌گفت.

و، می‌دانید، با خواندن آن نظر، انگار نویسنده سعی داشت بگوید که ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که کودکان احترام لازم را دریافت نمی‌کنند. و بنابراین باید به کودکان احترام بگذاریم. و من کمی نگران شدم که کسی چنین فقدان درکی از معنای احترام و اهمیت احترام در دنیای باستان داشته باشد، و کسی قلم به دستشان بدهد و برایشان قراردادی بنویسد و به آنها اجازه دهد شرحی بنویسند.

واضح است که آن شخص کار پیش‌زمینه‌ی مناسبی انجام نداده بود. و البته، یک سوال بزرگ دیگر این است که احترام چگونه باید آشکار شود؟ چگونه قرار است به والدین خود احترام بگذاریم؟ یکی از ویژگی‌های جالب این تفسیر از این فرمان این است که شامل یک تهدید نیز می‌شود. می‌دانید، در عهد جدید، پولس مقدس این را اولین فرمان با وعده می‌نامد.

می‌دانید، به آبروی خود احترام بگذارید، به پدران و مادران خود احترام بگذارید تا بتوانید در سرزمینی که خداوند، خدایتان، به شما می‌دهد، عمر طولانی داشته باشید. خب، در واقع، این بیشتر شبیه یک تهدید، ضمنی است، زیرا، البته، عکس این حرف، به گمان من، این است که اگر به پدر و مادرتان احترام نگذارید، مدت زیادی در سرزمینی که خداوند، خدایتان، به شما می‌دهد، نخواهید بود. بنابراین مطمئناً این دلالت ضمنی وجود دارد که اگر این کار را نکنید، خداوند ممکن است مجازات خاصی را برای شما در نظر بگیرد.

و این اولین مورد است، اولین باری که این نوع چیز در ده فرمان ذکر شده است. حال، ما می‌دانیم که در پیامبران و در کتاب‌های تاریخی، در تاریخ تثنیه، همانطور که نامیده می‌شود، تأکید زیادی بر پرستش خدایان بت‌پرست وجود دارد، و نه چندان در مورد احترام به والدین. و دلیل اینکه بنی‌اسرائیل از سرزمین خود بیرون رانده شدند، پرستش خدایان بت‌پرست بود.

اما اینجا در ده فرمان، تهدید ضمنی مربوط به عدم احترام به والدین را می‌بینیم. و این سوال جالبی است. چرا اینجا؟ چرا با این فرمان، این تهدید مطرح می‌شود، که البته زمانی را پیش‌بینی می‌کند که قوم اسرائیل از سرزمین خود بیرون رانده شده و به تبعید برده شوند.

بنابراین یکی از چیزهایی که باید بفهمیم تا این فرمان را درک کنیم، تشخیص تفاوت بین فرهنگ شرافت و شرم، در مقابل فرهنگ شایستگی یا گناه است. در مورد تفاوت بین فرهنگ‌های شرافت و شرم و فرهنگ‌های گناه، من اینجا از کلمه شایستگی هم استفاده می‌کنم، چون فکر می‌کنم در این زمینه خوب جا می‌افتد. اما این موضوع به طور گسترده توسط انسان‌شناسان مورد بررسی قرار گرفته و به حوزه‌ای برای تحقیقات بزرگ تبدیل شده است.

فرهنگ‌های غربی، مانند اکثر ما که اینجا در فرهنگ غربی هستیم، اکثر ما که انگلیسی صحبت می‌کنیم بخشی از فرهنگ غربی هستیم، ما تمایل داریم به سمت ایده‌های شایستگی و گناه‌گرایش داشته باشیم. این به چه معناست؟ خب، شایستگی از طریق کارهای خوب به دست می‌آید، می‌دانید، شایستگی با انجام کارهای خوب به دست می‌آید. و آن دستاوردهایی که انجام می‌دهیم پاداش داده می‌شوند و ما در جامعه خود جایگاهی کسب خواهیم کرد.

احساس گناه یک حس درونی است که به شما می‌گوید کار اشتباهی انجام داده‌اید، کاری که نباید انجام می‌دادید، یا شاید در انجام کاری که باید انجام می‌دادید، کوتاهی کرده‌اید. احساس گناه از درون هدایت می‌شود. معمولاً، ما می‌توانیم احساس گناه کنیم، حتی اگر هیچ‌کس نداند که کاری که انجام داده‌ایم اشتباه است.

و بنابراین بسیاری از مردم در جامعه غربی ما با مسائل مربوط به گناه در مورد مسائلی که خصوصی و مخفی هستند و هیچ‌کس چیزی در مورد آنها نمی‌داند، سر و کار دارند. این کاملاً با فرهنگ شرقی متفاوت است که بیشتر به محور آبرو و شرم‌گرایی دارد تا محور گناه و شایستگی. آبرو مربوط به یک چهره عمومی است که هم از طریق اعمال و هم از طریق موقعیت شما به دست می‌آید.

بنابراین، اگر کسی کار شایسته‌ای انجام دهد و مورد تقدیر مردم قرار گیرد، به او احترام گذاشته شده است. اگر کسی به سن خاصی برسد، باید به او احترام خاصی داده شود. اگر مقامی به دست آورد، باید به او احترام خاصی داده شود.

در جوامعی که با مفهوم آبرو و شرمساری هدایت می‌شوند، همه به نوعی می‌دانند که آبرویشان چقدر است، چگونه باید در ملاء عام مورد تقدیر قرار گیرند. می‌دانید، این موضوع اصلی در کتاب استر است، البته این است که هامان، که وزیر امپراتوری ایران شده است، انتظار دارد تا حدی مورد تقدیر عمومی قرار گیرد. و بعد این مرد، مردخای، را دارید که از احترام به هامان، آنطور که انتظار دارد، خودداری می‌کند.

حالا، شخصاً، شاید من اینجا کمی در اقلیت باشم، اما فکر می‌کنم مردخای اشتباه می‌کرد. در آن جامعه، در آن روزها، شخصی که به مقامی که هامان به آن رسیده بود، رسیده بود، چه از او خوشتان بیاید چه نیاید، اهمیتی نداشت. مسئله این بود که مقام او مستلزم احترام خاصی بود.

و انکار این افتخار به او، به معنای درخواست دردرس بود. و البته، مردخای آن را به وفور به دست آورد، بنابراین، افتخار هم از طریق اعمال شما، هم از طریق کارهایی که انجام داده‌اید، و هم از طریق جایگاه شما، و هم از طریق جایگاهی که در جامعه دارید، به دست می‌آید.

شرم، آبروی عمومی است که از آن دریغ می‌شود. بنابراین، این با احساس گناه متفاوت است. احساس گناه یک چیز درونی و یک راز است.

شرم یک چیز عمومی است. شرم زمانی است که آبروی شما به دلیل کاری که خودتان انجام داده‌اید یا کاری که یکی از نزدیکانتان انجام داده است، از بین می‌رود، یا وقتی کسی که از دادن آن به شما امتناع می‌کند آبروی شما را از شما دریغ می‌کند، مانند مورد مردخای که از دادن آبروی که جایگاهش واقعاً ایجاب می‌کرد به هامان خودداری کرد. بنابراین بله، در فرهنگ‌های سنتی، هر کسی جایگاه خود را می‌داند.

هر کسی بر اساس شرافتی که دارد می‌داند که چگونه باید با او رفتار شود. بنابراین، درک ما از شرافت در جامعه ما، در یک جامعه غربی، در مقایسه با مفهوم شرافتی که در بسیاری از فرهنگ‌های شرقی وجود دارد به معنای احترام گذاشتن به ، kavod یا kaved ، واقعاً بسیار سطحی است. ضمناً کلمه عبری برای شرافت کسی، به معنای مهم یا سنگین شمردن چیزی است.

و ما هم تقریباً همین کار را در جامعه‌مان انجام می‌دهیم. ما در مورد کسی صحبت می‌کنیم که باید به او احترام گذاشت. ما او را سنگین‌وزن می‌نامیم.

بنابراین، نوع استفاده از این تصویرسازی بسیار مشابه است. اما احترام با شخصیت فرد مرتبط خواهد بود، حتی بیشتر از آنچه که انجام داده است. بنابراین اگر کسی به اندازه کافی عمر کند تا به مقام مشایخ برسد، مورد احترام قرار خواهد گرفت.

تنها کاری که باید می‌کردند این بود که نمی‌مردند، که کمی جالب است. اما بله، بدیهی است که می‌توانستید کسی را داشته باشید که قهرمان جنگ یا چیزی شبیه به آن باشد که بتواند برای آنها افتخار خاصی به ارمغان بیاورد. کسی که عروسی یا ازدواج خوبی داشته باشد یا چیزی شبیه به آن.

و این چیزها جایگاه شما را در جامعه تعیین می‌کنند. اگر خانواده شما به دلایل مختلف، مثلاً شاید به دلیل نسب خوب یا کاری که اجدادشان انجام داده بودند، خانواده‌ای محترم بودند، می‌توانید انتظار داشته باشید که ازدواج خوبی داشته باشید زیرا با کسی ازدواج می‌کنید که سطح مشابهی از شرافت و اعتبار عمومی دارد، بنابراین، از سوی دیگر، اگر کسی باعث شرمساری خود یا خانواده‌اش شده باشد، چشم‌انداز ازدواج او، چشم‌انداز شغل و موقعیت او، البته، آسیب خواهد دید.

احترام برای یک فرد امتیاز به ارمغان می‌آورد. عیسی در یکی از تمثیل‌هایش در مورد جایگاه احترام در سفره صحبت می‌کند، درست است؟ اینکه کسی که در سمت راست میزبان می‌نشیند، با احترام ویژه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد، یک اذعان عمومی به جایگاهش. البته یک مسئله مهم برای بسیاری از مردم در دنیای باستان و حتی تا به امروز، نکته مهمی که به ما کمک می‌کند حتی برخی از تئری‌هایی را که می‌خوانیم درک کنیم، این واقعیت است که احترام می‌تواند از خود زندگی مهم‌تر تلقی شود.

به معنای واقعی کلمه، وقتی می‌شنویم مرگ قبل از بی‌آبرویی، ممکن است به کلینگون‌ها یا شاید اسپارتان‌های باستان یا چیزی شبیه به آن فکر کنیم. این ایده که کسی باعث شرمساری خود شود، نه تنها برای خود او بلکه برای فرزندان‌شان، برای نوه‌هایشان، شاید برای نسل‌های بعد برای خانواده‌شان عواقبی خواهد داشت. و بنابراین مرگ قبل از بی‌آبرویی، نوعی ملاحظه بسیار واقعی برای مردم آن روزها بود، اینکه حفظ آبرو از حفظ جان مهم‌تر بود.

بنابراین، به طور قابل توجهی با درک ما از گناه و شایستگی متفاوت است، می‌دانید؟ برای ما در جامعه‌مان اگر به میزان مشخصی از شایستگی دست یافته باشیم، امیدواریم که بتوانیم از آن لذت ببریم، می‌دانید؟ اگر احساس گناه می‌کنیم، خب، اغلب اوقات فقط با آن کنار می‌آییم. تحملش می‌کنیم، شاید برویم مشاوره یا چیزی شبیه به آن. اما این ایده که به خاطر یک رسوایی عمومی جان خود را بگیریم، در جامعه ما خبرساز می‌شود.

در برخی جوامع و فرهنگ‌های دیگر، این پذیرفته شده و مورد انتظار است. مورد جالبی که چند سال پیش دیدم، فکر می‌کنم این بود، مبین راهو به خواهر ۱۸ ساله‌اش شلیک کرد. چرا؟ چون او با یک مسیحی ازدواج کرده بود.

حالا، خانواده چه فکری می‌کنند؟ پدر و مادرشان به تازگی از داشتن یک دختر محروم شده‌اند و پسرشان به زندان محکوم شده و از آنها گرفته می‌شود. والدین چه گفتند؟ نکته قابل توجه این است که پدر گفت: «خانواده من نابود شده است. چرا؟ به خاطر پسر؟ حتی پس از مرگ، من به خاطر این دختر شرم‌آور نابود شد.» خواهی شد.

دخترش خانواده‌اش را نابود کرد، نه پسرش که خواهرش را کشت. نه، پسرش کار شرافتمندانه‌ای انجام داد چون دخترش مایه ننگ خانواده شده بود. این فقط کار مسلمانان نیست؛ ما فکر می‌کنیم این کاری است که شاید مسلمانان هم انجام دهند، اما نه، این معمول جوامع شرافتمند و ننگین است.

اصلاً غیرمعمول نبود که کسی یا مرگ را برای خود انتخاب کند یا برای حفظ آبرو، کسی را بکشد. یک خانواده می‌توانست نسل‌ها به خاطر ننگی که بر آنها وارد شده بود، تاوان بدهد. پس با این درک از آبرو و شرم در فرهنگ‌های سنتی، احترام به والدین به چه معناست؟ این می‌تواند به ما کمک کند تا کمی معنای این فرمان پنجم را روشن کنیم.

احترام به والدین به معنای رفتار با آنها به شیوه‌ای است که جایگاهشان ایجاب می‌کند. والدین، به دلیل نقش و جایگاهشان در جامعه، اگر والدین خوبی باشند، بی‌اهمیت هستند، اگر والدین بدی باشند بی‌اهمیت هستند، به عنوان والدین، انتظارات خاصی در مورد نحوه رفتار با آنها، نحوه احترام به آنها به دلیل نقششان در خانواده و جامعه وجود دارد. پس چرا والدین؟ چرا ما اینجا والدین را از هم جدا می‌کنیم؟ چرا به جای اینکه بگوییم «چرا، به پادشاهت احترام بگذار» یا چیزی شبیه به این، نمی‌گوییم، به خصوص والدین؟ بدیهی است که افراد زیادی در دنیای باستان در مناصب قدرت بوده‌اند و افرادی که می‌توانستند خود را شایسته احترام بدانند.

پس چرا ما الان به طور خاص روی احترام به والدین تمرکز می‌کنیم؟ من فکر می‌کنم چند توضیح خوب برای این موضوع وجود دارد. برخی از این موارد در واقع توسط کتاب مقدس تأیید شده است، برخی از این موارد به نوعی نظر شخصی من است، اما من فکر می‌کنم که واقعاً یکی از مسائل اصلی اینجا این است که برای ما به عنوان انسان، اولین افرادی که در این دنیا با آنها تعامل داریم، افرادی که به ما زندگی می‌بخشند، والدین ما هستند. و از این نظر، والدین ما نه تنها به ما زندگی می‌بخشند، بلکه از ما محافظت می‌کنند، ما را پرورش می‌دهند، به ما غذا می‌دهند، از ما مراقبت می‌کنند و از این نظر، والدین ما از نظر تأثیری که بر ما دارند، خداگونه‌ترین افرادی هستند که در این دنیا با آنها روبرو خواهیم شد.

آنها به نوعی جانشینان خدا هستند. حتی اگر لزوماً والدین یا افراد بزرگی نباشند، نقش آنها در زندگی ما در حالت ایده‌آل بسیار شبیه به نقشی است که خدا باید پس از رشد و استقلال ما در زندگی ما داشته باشد. بنابراین، به اعتقاد من، والدین ما دلیل این هستند که آنها در این جایگاه، در ده فرمان، در صدر فهرست افرادی قرار دارند که باید به آنها احترام بگذاریم. من واقعاً معتقدم دلیل حضور آنها به دلیل نفوذ عمیق و نقش خداگونه آنها در جامعه بشری و روابط انسانی ماست.

می‌دانید، دلیلی وجود دارد که کتاب مقدس اغلب از خدا به عنوان پدر و گاهی حتی مادر یاد می‌کند. با تمام کارهایی که والدین برای ما انجام می‌دهند، تقریباً فکر می‌کنید که به طور طبیعی می‌خواهیم به خاطر این جایگاه به آنها احترام بگذاریم. پس چگونه باید احترام را نشان داد؟ باز هم، چگونه این احترام را رعایت کنیم؟ و این هم یک ابهام دیگر که بعداً بیشتر توضیح داده خواهد شد.

خب، تا حدودی، به رابطه بستگی دارد. و برای بچه‌ها، می‌دانید، این به معنای اطاعت خواهد بود. و این چیزی است که هم عهد عتیق و هم عهد جدید به روشنی بیان می‌کنند.

بچه‌ها باید از والدینشان اطاعت کنند. این باعث می‌شود که جوان‌ترها ناله کنند، خب، حتماً باید کار آسان‌تری از اطاعت کردن از آنها از من بریابید. می‌دونی، بی‌خیال بابا.

بیخیال مامان. داستانی که چند سال پیش شنیدم این بود که مردی در محل کارش در قرعه‌کشی برنده شد و یک بازی ویدیویی هم برد. خب، او سه بچه در خانه دارد و می‌داند که نمی‌تواند بازی ویدیویی را به هر سه آنها بدهد.

او می‌خواهد آن را به یکی از آنها بدهد، البته به این امید که آنها هم آن را با هم تقسیم کنند. اما فکر می‌کند که این فرصت خوبی است تا به فرزندانش درسی بدهد. بنابراین با این بازی ویدیویی به خانه می‌آید.

بچه‌ها آن را می‌بینند. حالا، البته، آنها هیجان‌زده هستند. و او می‌گوید، می‌دانید، من این بازی ویدیویی را به عنوان جایزه به آن کودک می‌دهم، که همیشه مطیع‌ترین فرزند خانواده است.

و سه بچه به هم نگاه کردند، و او گفت، خب، باشه، می‌پرسد، کی هیچ‌وقت جواب مامان رو نمی‌ده؟ و سه بچه با خجالت به هم نگاه کردند، و بعد گفت، کی همیشه هرچی مامان میگه انجام می‌ده؟ و سه بچه به هم نگاه کردند، و بعد همه سرشون رو تگون دادن، و بعد بالاخره یکی از اونا گفت، باشه بابا، بازی ویدیویی رو گرفتی. آره. احترام برای بچه‌ها مستلزم اطاعته.

بچه‌ها باید از گفته‌های والدینشان اطاعت کنند. و باز هم، این چیزی است که عهد عتیق آن را بسیار بسیار جدی می‌گیرد. طبق قانون عهد عتیق، یک کودک نافرمان می‌تواند سنگسار شود.

حالا، آیا این اتفاق خیلی زیاد می‌افتد؟ باز هم، من کمی شک دارم. در عهد عتیق هیچ سابقه‌ای از سنگسار شدن هر کودکی وجود ندارد. اما تهدید وجود داشت.

می‌دونی، اگه بچه از روی عادت به مامان و بابا فحش بده، مامان و بابا می‌تونن بچه رو پیش ریش‌سفیدهای شهر ببرن و بگن: «این بچه‌ی من نافرمانه.» اونا مدام به من فحش می‌دن. و بعدش مردم شهر می‌تونن بچه رو سنگسار کنن تا بمیره.

وای. آره. آره.

این خیلی بی‌رحمانه به نظر می‌رسد. اما باز هم، در آن جامعه، آبرو از زندگی مهم‌تر بود. و بنابراین کودکی که نافرمان بود و مایه ننگ والدینش می‌شد، نه تنها خطری برای والدینش، بلکه خطری برای جامعه نیز محسوب می‌شد.

می‌دانید، من دوباره ترجیح می‌دهم بگویم، شک دارم که این چیزی بوده که خیلی زیاد انجام می‌شده، اما همچنین گمان می‌کنم که کودکان نافرمان در آن روزها بسیار نادرتر از امروز بودند. اما حتی با فکر کردن به این موضوع، باید تشخیص دهیم که فرمان پنجم در درجه اول برای کودکان نوشته نشده بود. فرمان پنجم در درجه اول مربوط به بزرگسالان و نحوه احترام بزرگسالان به والدینشان بود.

و باز هم، این انتظار وجود داشت که حتی والدین بالغ نیز از فرزندان بالغ خود به جای والدینشان اطاعت کنند. و ما شاهد وقوع مکرر این اتفاق هستیم، اگرچه با افزایش سن والدین، نوعی تغییر در روابط وجود دارد. و به نظر می‌رسد در برخی از داستان‌های کتاب مقدس، حس همکاری بیشتری، حدس می‌زنم، بین فرزند بزرگتر وجود دارد.

اما معمولاً، مسن‌ترین عضو خانواده، پدرسالار، معمولاً محترم‌ترین فرد خانواده محسوب می‌شد. و اینکه به آنها احترام گذاشته می‌شود، معمولاً به این معنی است که آنچه آنها می‌گویند قانون است. به نظر می‌رسد که در بین بزرگان تمایلی وجود داشته که از این قدرت کمتر استفاده کنند.

می‌دونی، عقل حکم می‌کنه که بذاری بچه‌ها خودشون تصمیم بگیرن و زندگی خودشون رو داشته باشن. اما گاهی اوقات، حداقل از لحاظ تئوری، به نظر می‌رسه که بزرگترین، پدرسالار، می‌تونه رتبه‌ی کل خانواده رو

بگیره و بگه «: این چیزیه که من انتظار دارم انجام بشه.» و اگر بچه‌ها امتناع کنن، می‌تونن اونا رو پیش ریش سفیدان شهر بیرن و سنگسارشون کنن.

بنابراین، اطاعت بخشی از این است. حمایت قطعاً بخش دیگری از آن است. و این به نحوه ساختار خانواده‌ها و نحوه انتقال ثروت از نسلی به نسل دیگر برمی‌گردد.

و این یکی رقم می‌خورد واقعاً به طور برجسته در عهد جدید. عیسی سخنان بسیار تندی برای افرادی که سعی در نقض فرمان پنجم داشتند، داشت. عیسی پاسخ داد، چرا به خاطر سنت خود، فرمان خدا را زیر پا می‌گذارید؟ خدا گفت، به پدر و مادر خود احترام بگذارید.

و هر که پدر و مادر خود را نفرین کند، محکوم به مرگ است. اما شما می‌گویید اگر کسی اعلام کند که آنچه می‌توانسته برای کمک به پدر یا مادرش استفاده شود، وقف خدا شده است، نباید با آن به پدر یا مادر خود احترام بگذارد. بنابراین، شما کلام خدا را به خاطر سنت خود باطل می‌کنید.

ای ریاکاران! اشعیا درست گفت وقتی درباره شما پیشگویی کرد که: این قوم با لب‌های خود به من احترام می‌گذارند، اما دلشان از من دور است و مرا بیهوده عبادت می‌کنند.

آموزه‌های آنها صرفاً قوانین انسانی است. بنابراین، عیسی اینجا درباره چه چیزی صحبت می‌کند؟ حال، این یک قانون است، می‌توانید آن را یک راه گریز بنامید، که توسط فریسیان مورد سوءاستفاده قرار گرفت و بعدها در سنت یهود به طور برجسته‌ای نقش ایفا کرد. و بنابراین ما می‌توانیم چیزهای زیادی در مورد این موضوع بدانیم، فقط از آنچه در میشنا در مورد تلمود، کتاب‌های مقدس یهودیان، می‌خوانیم.

خب، می‌دانید، معمولاً نحوه کار خانواده در آن روزها این بود که من به داستان پسر ولخرچ فکر می‌کنم می‌دانید، پدر دو پسر دارد، پسر پیش پسر کوچکترش می‌آید و می‌گوید، پدر، ارثی را که به من بدهکار است به من بده. این برای والدین غیرمعمول نبود که ارث فرزندان را در حالی که هنوز زنده بودند، به آنها بدهند. خب.

پسر بزرگتر دو برابر دریافت می‌کرد سهم، دو برابر پولی که بچه‌های کوچکتر می‌گیرند. اگر مثلاً چهار پسر داشته باشید، پسر بزرگتر دو برابر دو پسر دیگر می‌گیرد. آن را تقسیم می‌کنید، چهار پسر دارید، آن را به پنج تقسیم می‌کنید، به پسر بزرگتر دو برابر سهم می‌دهید، می‌دانید، و سپس بچه‌های دیگر هر کدام یک سهم می‌گیرند.

دختران، معمولاً شامل این موضوع نمی‌شدند. به همین دلیل است که در کتاب ایوب، در پایان کتاب، آمده است که ایوب دخترانش را شامل ارث کرد زیرا این امر معمول نبود. معمولاً از دختران انتظار می‌رفت که توسط شوهرانشان حمایت شوند.

اما به هر حال، فرض کنید پولتان را تقسیم می‌کنید و همه آن را به پسرانتان می‌دهید. قرار است با چه چیزی زندگی کنید؟ خب، بچه‌ها از والدینشان حمایت می‌کنند. و وقتی به آن فکر می‌کنید، این چیز دوست‌داشتنی‌ای است، زیرا شما پول را زمانی به بچه‌ها می‌دهید که بیشترین نیاز را به آن دارند، زمانی که آنها در تلاش برای شروع زندگی و ایجاد یک کسب و کار و تشکیل خانواده هستند.

بنابراین شما ارث آنها را به آنها می‌دهید، و سپس آنها از آن پول برای حمایت از شما در دوران پیری استفاده می‌کنند. این سیستم در نوع خود زیبا بود، اما متأسفانه، سیستمی بود که مستعد سوءاستفاده بود. و سوءاستفاده‌ای که می‌توانست از نظر قانونی مجازات شود.

بنابراین اتفاقی که افتاد این بود که فریسیان این سیاست را مطرح کردند که در واقع در تلمود نوشته شده بود که هر کسی می‌تواند پولی را که از والدینش دریافت کرده است، به عنوان قربان اعلام کند. قربان، این به چه معناست؟ قربان از فعل عبری می‌آید که به معنای تقدیم کردن یا نزدیک کردن است. قربان به معنای وقف شده، وقف شده، وقف شده به خدا است.

و بنابراین کاری که آنها می‌کردند این بود که چیزی می‌گفتند با این مضمون که، اوه، این ملک قربان است. وقف خداست. به آن دست نزنید.

در اسرائیل کاوش‌هایی در قبرها انجام شده است که در آنها یادداشت‌هایی در قبر گذاشته شده است که روی آنها مطالبی نوشته شده است، هر چیزی که در این قبر پیدا شود و ممکن است ارزشمند باشد، باید به عنوان قربان در نظر گرفته شود. به آن دست نزنید زیرا اگر این کار را بکنید خدا شما را مجازات خواهد کرد. بنابراین، آنها چگونه از این روش برای حمایت از والدین خود استفاده می‌کنند.

بنابراین پدر ارث جونیور را به او می‌دهد. و جونیور به پدر می‌گوید: «ای پدر، تمام پولی که به من دادی، حالا وقف خدا شده است. این قربان است.»

و برای ۳۰ سال آینده، بله، برای ۳۰ سال آینده آن پول قربان خواهد بود. خوب، البته، تا آن زمان، پدر قرار است بمیرد. و بنابراین والدین بدون هیچ حمایتی باقی می‌مانند در حالی که بچه روی این پول نشسته است. شاید آن را در بانک بگذارد، بگذارد که رشد کند.

نکته قابل توجه این است که آنها حتی می‌توانستند آن را فقط در مورد افراد خاصی قربان اعلام کنند. مثلاً اگر از دامادتان خوشتان نمی‌آید، می‌توانستید به دخترتان مقداری پول بدهید و به او بگویید که این در مورد داماد قربان است. شما باید به این متکی بودید که مردم کمی خرافاتی باشند، یا شاید بتوانیم آن را پرهیزگار بنامیم، اما من آن را خرافاتی می‌نامم، می‌دانید، یعنی فکر کنند که اگر واقعاً این چیزها را بردارند، خدا آنها را مجازات خواهد کرد.

اما ظاهراً این یک رسم کاملاً رایج بوده و در تلمود به عنوان عملی پرهیزکارانه، یعنی محروم کردن والدین از حمایت، تأیید شده است. و این همان چیزی بود که عیسی از آن بسیار عصبانی بود. او می‌گوید، شما روش زیرکانه‌ای برای کنار گذاشتن احکام خدا فقط برای انجام سنت‌های خود دارید.

خوب، بله. بچه‌های حریص حالا می‌توانند به نوعی حرص و طمع خود را به خاطر تقوا توجیه کنند. بدیهی است که در دوران عهد جدید، ایده رفتار محترمانه با والدین، به منزله کتک خوردن بود.

و البته، حتی در روزگار ما، همچنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. به نظر من، حمایت عاطفی بخش دیگری از این فرمان است که از کسانی که به والدین خود احترام می‌گذارند، خواسته شده است. این می‌تواند دشوار باشد.

می‌دانید، فرمان پنجم در مورد این است که بچه‌ها از والدین خود اطاعت کنند، حتی برای بزرگسالان، شاید تا حدی از والدین خود اطاعت کنند، با آنها با احترامی که شایسته آنهاست رفتار کنند، از آنها در نیازهای جسمی که نیاز دارند حمایت کنند. اما چیزی که ما در روزگار خود، البته خیلی بیشتر از آن قدردانی می‌کنیم این است که به آنها حمایت عاطفی که نیاز دارند را نیز بدهیم. امروزه مردم بیشتر از هر زمان دیگری عمر می‌کنند، و بنابراین در جامعه ما که امروزه بسیار پویا است، بسیار مهم است که مردم برای بزرگترها، برای والدین خود، به روشی که ممکن است در نسل‌های قبلی بوده باشند، آنجا نیستند.

خیلی وقت‌ها، ما حاضریم والدینمان را به غریبه‌ها بسپاریم و مراقبت از آنها را به افرادی بسپاریم که واقعاً آنها را نمی‌شناسند. البته، گاهی اوقات، این محبت‌آمیزترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. گاهی اوقات والدین ما نیازهایی دارند که ما به سادگی منابع فیزیکی، مالی یا عاطفی لازم برای برآورده کردن آن نیازها را نداریم.

و قابل درک است که ما در این نوع موارد نیاز به کمک گرفتن داشته باشیم. اما حتی در آن شرایط، می‌توانیم با کمک کردن و قرار دادن خودمان در آن شرایط، به نوعی به آنها احترام بگذاریم. اما نباید نیاز به حمایت عاطفی را فراموش کنیم.

این عدد را اینجا، من این آمار را خیلی عجیب و غریب دیده‌ام، اما به نظر می‌رسد یکی از معتبرترین آمارهایی که دیده‌ام می‌گوید ۴۰ درصد از ساکنان خانه سالمندان، ملاقات‌کنندگان خانوادگی ندارند. و وقتی به آن فکر می‌کنید، این کمی ترسناک است. برخی مطالعات می‌گویند که یک کودک به طور متوسط سالی دو بار والدین خود را در خانه سالمندان ملاقات می‌کند.

متوسط. البته، بعضی‌ها هستند که خیلی متعهدتر از بقیه‌اند. من افراد زیادی را می‌شناسم که هر هفته، گاهی دو یا سه بار در هفته، به والدینشان سر می‌زنند.

اما بسیاری دیگر به شدت مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. ۳۰ تا ۴۵ درصد از ساکنان خانه سالمندان از نوعی افسردگی رنج می‌برند، اغلب به دلیل تنهایی. اما یادم می‌آید، چند سال پیش، وقتی کشیش جوان‌تری بودم و به خانه سالمندان سر می‌زدم، یک بار وارد یک مرکز شدم که در بخش زوال عقل بود، و وقتی داشتم از راهرو شروع می‌کردم، خانمی روی ویلچر در راهرو نشسته بود، و وقتی از کنارش رد می‌شدم، دستم را گرفت و به او لبخند زد، و او گفت، تو پسر من هستی؟ تو، تو جویی من هستی؟ و من گفتم، نه، خانم

گفتم، من یک کشیش هستم. و پیشنهاد دادم که با او دعا کنم، و او فقط رویش را برگرداند و بعد از آن حتی جوابی هم نداد. و از یکی از پرستاران در موردش پرسیدم، و پرستار گفت، پسرش هرگز اینجا نبوده است.

تمام مدتی که او آنجا کار کرده بود. بدیهی است که این احترام به والدین ما نیست. این یک واقعیت دلخراش جامعه امروز ماست.

ما باید این ارتباطات را حفظ کنیم. ما باید حمایت و عزتی را که نیاز دارند برایشان فراهم کنیم. اینگونه است که ما، منظورم این است که، این یک راه بسیار مهم برای احترام به والدینمان است.

یکی دیگر از راه‌های مهم برای احترام به والدین، حفظ سنت‌های آنها و انتقال آنها به نسل‌های بعدی است. این چیزی بود که در دوران باستان بسیار ارزشمند بود و هنوز هم در بسیاری از جوامع سنتی وجود دارد. این ایده که ما، که آن خرد، دانش را منتقل می‌کنیم، البته می‌دانید، در کتاب مقدس به والدین گفته شده است که آنها مسئولیت دارند قوانین خدا و سنت‌ها را به فرزندان خود آموزش دهند، تا اعمال بزرگ خدا را از نسلی به نسل دیگر بازگو کنند.

البته گاهی اوقات، والدین در انجام این مسئولیت کوتاهی می‌کنند. گاهی اوقات بچه‌ها نمی‌خواهند این را بشنوند. گاهی اوقات، و به طور فزاینده‌ای در روزگار ما، جوانان ارزش‌ها و سنت‌های والدین خود را رد می‌کنند.

بدیهی است که همه آن ارزش‌ها و سنت‌ها خوب نیستند. چیزهایی وجود دارند که بهتر است آنها را رد کنیم. اما از سوی دیگر، چیزهای زیادی وجود دارند که باید و باید حفظ و منتقل شوند.

و با این کار، ما به کسانی که پیش از ما بوده‌اند، احترام می‌گذاریم. ما به خرد آنها احترام می‌گذاریم. ما تجربیات آنها را تصدیق می‌کنیم.

و این ما را به آن سوال، آن هشدار، چیزی که پولس آن را وعده می‌نامد، می‌رساند. این ماجرا درباره چیست؟ اگر این کار را نکنید، ممکن است از سرزمینتان بیرون رانده شوید. خب، این گناه، گناه احترام نگذاشتن به والدینمان، معمولاً در آن نوشته‌های نبوی که در مورد چگونگی شکست مردم در پرستش فقط خداوند، خدایشان صحبت می‌کنند، کمتر مورد تأکید قرار می‌گیرد.

شاید به همین دلیل است که اینجا تأکید ویژه‌ای وجود دارد. شاید به همین دلیل است که در این فهرست خاص از فرامین، به طور جداگانه ذکر شده است. به طور جداگانه، می‌توانیم ببینیم که بی‌احترامی به والدین، می‌تواند با اخراج از سرزمین زندگان مجازات شود، می‌دانید، کسانی که از احترام به والدین خود امتناع می‌کنند، می‌توانند از... قطع شوند، خب، اگر کسی این فرامین را در مورد کودکی که والدین خود را بی‌احترامی می‌کند جدی بگیرد، مطمئناً طول عمر آنها قطع خواهد شد.

و این یکی از راه‌هایی است که می‌توانستند آنها را از سرزمینشان بیرون کنند. اما راه دیگر، بیرون راندن دسته جمعی مردمی است که توسط تبعیدیان از سرزمینشان هدایت می‌شدند. در اینجا می‌توانیم پسر نوح، حام، را مثال بزنیم.

فکر می‌کنم این یک مثال مناسب است. شاید داستان نوح را به خاطر داشته باشید که بعد از اینکه او از کشتی بیرون آمد و با تمام خانواده‌اش تا کستانی کاشت و مرد زمین شد، مردی که کشاورز بود و از انگورهایی که کاشته بود برای خودش شراب درست کرد و سپس شرابش را نوشید و بسیار مست شد و برهنه در چادرش دراز کشیده بود. و پسرش حام آمد و به داخل چادر نگاه کرد و دید که پدرش برهنه آنجا افتاده است.

خب، تا اینجا که ضرری نداشته، خطایی نکرده، می‌دونی، یه اشتباهی کرده. اما بعدش می‌ره بیرون و به برادرش می‌گه، هی بچه‌ها، حدس بزنید چی شده؟ بابا لخت تو چادر دراز کشیده. این خیلی بد بود.

این خیلی بد بود چون او باعث آبروریزی عمومی پدرش می‌شد. در جوامع سنتی انتظار می‌رفت که افراد جوان‌تر، افراد مسن‌تر را برهنه نبینند.

این ممنوع است. این تابو است. حتی تا به امروز، یک بار در کلاس فارغ التحصیلان تدریس می‌کردم و در مورد این داستان صحبت می‌کردم.

و بسیاری از مردم توضیحات بسیار جالبی برای اینکه چرا این موضوع تا این حد شدید تلقی می‌شد، دارند. یکی از معروف‌ترین آنها این است که هام سعی کرده بود پدرش را مورد آزار و اذیت همجنس‌گرایانه قرار دهد. نه، بی‌خیال.

کتاب مقدس از گفتن این نوع چیزها به ما ابایی ندارد. اما نه، اینطور نیست. این دانشجوی کارشناسی ارشد که اهل آفریقا بود، به من گفت که حتی در روستایش، حتی تا به امروز، جوانان اجازه نداشتند بزرگان را برهنه ببینند.

و حتی پس از مرگ آنها، فقط بزرگان دیگر اجازه داشتند اجساد را برای دفن آماده کنند. دیدن یک فرد جوان تر به عنوان یک فرد مسن تر برهنه، مایه شرمساری او تلقی می شد. بنابراین، اگر هام به سادگی نگاهش را برمی گرداند، سرش را پایین می انداخت و دهانش را بسته نگه می داشت، احتمالاً همه چیز خوب پیش می رفت.

اما نه، او باید برود و این را به برادرانش بگوید. و وقتی نوح از خواب بیدار می شود و از آنچه اتفاق افتاده مطلع می شود، فرزندان حام را نفرین می کند و می گوید که آنها بی زمین خواهند شد. آنها خدمتگزار برادرانشان خواهند بود و اساساً، به دلیل اینکه والدین خود را شرمند کرده اند، از آنها سلب مالکیت می شود.

بله، این چیزی است که شاید در ذهن کسانی بوده که آخرین اصلاحات را روی ده فرمان انجام داده اند، آن شرمساری که می تواند منجر به تبعید شود. افرادی که به والدین خود بی احترامی می کنند، نمی توانند ارزش های ارثی خود را به آنها منتقل کنند. می دانید، بله، پدر و مادر متدیست بودند، اما ما هرگز این را به فرزندانمان تحمیل نکرده بودیم.

می دانید، آنها در انتقال ارزش ها شکست می خورند. آنها منجر به گسترش گناه، از دست دادن ارث خود و در نهایت منجر به فروپاشی جامعه و قضاوت خدا بر مردم می شوند. و می دانید، آیا این نوع ایده هنوز برای ما صدق می کند؟ و به ویژه هشدار، می دانید، پولس این را در عهد جدید مطرح کرد زیرا فکر می کرد به نوعی هنوز مرتبط است.

به دلایلی، پولس فکر می کرد که این فرمان احترام به پدران و مادران، این مفهوم را در خود دارد که اگر می خواهید در سرزمین بمانید، باید به والدین خود احترام بگذارید. و از نظر جامعه شناسی، باید تعجب کنید البته می دانم که ده فرمان برای آمریکای مدرن نوشته نشده است، اما از نظر جامعه شناسی، حتی فرهنگی که سنت های خود را فراموش می کند، فرهنگی که لنگرگاه های خود را از دست می دهد و فرهنگی که به بزرگان خود بی احترامی می کند، باید از برخی جهات به ویژه در نظر خدا منفور باشد. و باید تعجب کنید که چقدر می تواند فراتر برود، چقدر می توانیم جلوتر برویم، نسل های جوان تر چقدر می توانند مطمئن باشند که از هر کسی که قبلاً آمده، باهوش تر هستند.

چقدر طول می کشد تا تیر داوری فرود آید؟ من فکر می کنم این یک هشدار است، و فکر می کنم این هشدار حتی برای ما امروز، تا حدودی مرتبط است، اینکه باید به یاد داشته باشیم که بزرگان صرفاً افراد مسنی نیستند که بتوان آنها را کنار گذاشت. آنها علی رغم نحوه ای که اغلب در جامعه امروز به تصویر کشیده می شوند، مایه شرمساری ما نیستند، بلکه باید به آنها به عنوان افرادی که تلاش کرده اند، تجربه کرده اند و اگر کسی مایل به گوش دادن باشد، خردی برای به اشتراک گذاشتن دارند، احترام گذاشته شود.

این دکتر آنتونی جی. توماسینو و آموزه های او در مورد ده فرمان است. این جلسه ۶، فرمان ۵، قرار دادن والدین در جای خود است.